



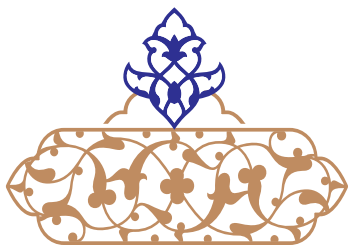
مرگ تدریجی یک گفتمان

آیا در میانه جنگ با آمریکا جریان روشنفکری و نواندیشی دینی
توان پاسخگویی به اقتضائات ایران امروز را دارد
یا به پایان کارکرد تاریخی خود رسیده است؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرگ تدریجی یک گفتمان

آیا در میانه جنگ با آمریکا جریان روشنفکری و نواندیشی
دینی توان پاسخگویی به اقتضائات ایران امروز را دارد
یا به پایان کارکرد تاریخی خود رسیده است؟



مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم

عنوان:

مرگ تدریجی یک گفتمان

تاریخ انتشار:

شهریور ۱۴۰۵



جریان روشنفکری و نواندیشی دینی، پروژه فکری است که در سده‌ی اخیر، در پی سازگاری سنت‌های بومی و مذهبی با مؤلفه‌های جهان مدرن بوده‌اند. این پروژه معرفتی که ریشه در مواجهه‌ی تاریخی ایران با تمدن غرب دارد، می‌کوشد خوانشی دینی از مدرنیزاسیون ارائه دهد. نواندیشان دینی با تأکید بر سازگاری معرفت دینی با تمدن مدرن و بازخوانی انتقادی متون دینی، در صدد ارائه‌ی روایتی از دین‌داری هستند که بازاست جهان مدرن مطابقت و موانست داشته باشد. این جریان در گذر دهه‌ها، با چالش‌های ساختاری عمیقی در نسبت میان هویت، سیاست و امر قدسی و عالم مدرن در جامعه ایران مواجه شده است و این مواجهه در جنگ میهنی امروز ایران با آمریکا و اسرائیل ابعاد جدیدی یافته است.

برای درک این ابعاد جدید به سبب اهمیت موضوع، به همت مرکز مطالعات راهبردی تسنیم، نشست با حضور اساتید برجسته و نام‌آشنای حوزه اندیشه سیاسی کشور، حجه الاسلام دکتر احمد رهدار عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع) و دکتر محمد رضا مرندی عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی و آقای محمد حسین نظری دانش‌آموخته‌ی جامعه‌شناسی دین به عنوان کارشناس مجری برگزار شد تا گفتمان و گفتار جریان روشنفکری دینی و نواندیشی دینی در جنگ میهنی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۴ روشنفکری در ایران ریشه در شکست و بیگانگی با هویت بومی دارد

♦ آقای محمدحسین نظری (مجری کارشناس): در گام نخست، برای روشن شدن زوایای بحث، به تبیین ماهیت، چیستی، تبار تاریخی و مصادیق این جریان می‌پردازیم تا در ادامه بتوانیم نسبت آن‌ها را با مقوله‌ی دفاع ملی تحلیل نماییم. آقای دکتر رهدار لطفاً نظر خودتان را بفرمایید؟

♦ دکتر احمد رهدار: در تبیین پیشینه‌ی تاریخی این جریان، باید گفت آنچه امروزه تحت عنوان کلی روشنفکری شناخته می‌شود، ریشه در یک نقطه‌ی عزیمت تاریخی مشخص دارد. این جریان در واقع محصول شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و به تبع آن، نگارش نامه‌ی تأمل برانگیز عباس میرزا به ژوبر فرانسوی است. نامه‌ای که در آن پرسش بنیادین علت عقب‌ماندگی ایران علیرغم به‌کارگیری تمام ظرفیت‌ها، مطرح گردید. لازم به ذکر است که در دوره‌ی قاجار، واژه‌ی روشنفکر تداول چندانی نداشت. نخستین بار اصطلاح منورالفکر در دوره‌ی رضاشاه برای توصیف جریان‌های فکری با گرایش‌های سوسیالیستی و شرقی و مشخصاً وابسته به شوروی نظیر تقی ارانی، مجله‌ی دنیا و جریان موسوم به ۵۳ نفر به کار رفت.

با عبور از شهریور ۱۳۲۰، این اصطلاح رفته‌رفته به جریانی که با دنیای غرب پیوند داشت اطلاق شد و شخصیت‌هایی همچون مهندس بازرگان و دکتر شریعتی به نمادهای برجسته‌ی آن بدل شدند. اگرچه روشنفکری پیش از انقلاب به دسته‌های گوناگونی همچون روشنفکری دیوان‌سالار، فرهنگی، روسوفیل (روس‌گرا) یا انگلوفیل (انگلیس‌گرا) تقسیم می‌شود، اما تمامی این نحله‌ها در یک ویژگی ذاتی مشترک‌اند و آن فقدان نسبت وجودی-معرفتی با تاریخ، بوم، فرهنگ و ارزش‌های دینی ایران است. این جریان، معرفت و الگوهای خود را از غرب وام می‌گیرد. با این حال، به دلیل پیوند ناگسستنی دین با لایه‌های عمیق هویت ایرانی، روشنفکری که در ذات خود ضد دین بود،

به سبب یک اضطراب تاریخی آگاهانه به سمت دین سوق یافت. البته نسبت افرادی نظیر بازرگان یا شریعتی با دین، با آنچه بعدها تحت عنوان روشنفکری دینی مطرح شد، متفاوت است. وجه اشتراک بنیادین تمام این طیف‌ها در این است که دین برای آن‌ها نه یک محیط که بر آنان احاطه داشته باشد، بلکه یک ابژه موضوع مطالعه‌ی بیرونی محسوب می‌شود.

❖ روشنفکری دینی حاصل اضطراب جریان روشنفکری در مواجهه با حقیقت انکارناپذیر دین ایرانی است

♦ **آقای نظری: آیا شما روشنفکری دینی را زیرمجموعه‌ای از جریان عام روشنفکری دانسته و ریشه‌ی آن را با روشنفکری سکولار مشترک می‌دانید؟**

♦ **دکتر رهدار:** کاملاً درست است. روشنفکری دینی حاصل اضطراب جریان روشنفکری در مواجهه با حقیقت انکارناپذیر دین ایرانی است. از آنجا که این جریان نسبت به دین در موضع محیط قرار می‌گیرد و نه محاط، پرسش‌های آنان صبغه‌ای شالوده‌شکنانه پیدامی‌کند. در این نگاه، دین در ذیل کلان‌روایت مدرنیته و غرب تعریف می‌شود. تفاوت بنیادین در این است که برای یک انسان مؤمن، دین یک بعد هستی‌شناختی و تمامیت‌بخش است، اما برای روشنفکر دینی، دین صرفاً جزئی از هویت اوست. به عنوان مثال، دست یک انسان جزیی از اوست که با قطع شدن آن، حیاتش پایان نمی‌یابد، اما روح، بعد وجودی اوست که تمام ابعادش را فراگرفته است. برای روشنفکر دینی، آن عنصری که نقش بعد و بن‌مایه‌ی اصلی را ایفا می‌کند، مدرنیته‌ی غربی است و دین تنها یک جزء الصاقی است.

❖ اگر روشنفکری دینی را محصول اضطراب تاریخی بدانیم، نواندیشی دینی در وضعیت احتضار تاریخی روشنفکری دینی متولد شد

♦ آقاي نظري: در اين ميان تمايز ميان روشنفکري ديني و نواندیشي ديني
را چگونه تبیین می‌کنید؟

♦ دکتر رهدار: اگر روشنفکری دینی را محصول اضطراب تاریخی بدانیم، نواندیشی دینی در وضعیت احتضار تاریخی روشنفکری دینی متولد شد. این جریان زمانی پدید آمد که روشنفکری دینی، به ویژه در مواجهه با عظمت انقلاب اسلامی که همچون انفجار نور تجلی یافت، دچار بی‌اعتباری شد و به حاشیه رفت. اصطلاح نواندیشی دینی در واقع تلاشی برای احیای آن پیکر بی‌جان بود. آنان برای کسب اعتبار، آگاهانه به سراغ مصادیقی از فضای اجتهاد دینی رفتند و نام‌هایی همچون شهید صدر، شهید بهشتی، شهید مطهری، امام موسی صدر و حتی حضرت امام خمینی (ره) را وجه المصالح قرار دادند. تفاوت کلیدی این دو جریان در این است که روشنفکری دینی نقطه‌ی عزیمتش غرب است و دین برای او تنها یک افق یا مقصد است تا مؤلفه‌های مدرن را جامه‌ی دینی بپوشاند. اما در نواندیشی دینی، نقطه‌ی عزیمت ظاهراً دین است، لکن با مبنا و قرائتی غربی. به بیانی دیگر، روشنفکری دینی در پی آن است که عناصر مدرنیته را به نفع دین کالبره کند تا دینی جلوه کنند، در حالی که نواندیشی دینی می‌کوشد مؤلفه‌های اصیل دینی را به نفع مدرنیته تنظیم و قرائت نماید.

♦ **آقای نظری:** جناب دکتر مرندی، بسیار خرسندیم که در این بخش از گفتگو، دیدگاه‌های جنابعالی را درباره‌ی جریان روشنفکری دینی و نسبت آن با تحولات اخیر بشنویم.

♦ **دکتر علیرضا مرندی:** برای فهم دقیق روشنفکری دینی، ناگزیر باید به ریشه‌های روشنفکری در دوران رنسانس و عصر روشنگری غرب رجوع کرد. دورانی که در آن مسیحیت به حاشیه رانده شد و مفاهیمی چون انسان‌محوری جایگزین خدامحوری گشت. در این بستر، سکولاریسم در برابر آخرت‌گرایی و عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی در تقابل با نقل‌گرایی قد علم کردند. برونداد این تحولات، شکل‌گیری نهضت علمی یا ساینتیسم بود که به تأسیس دانشگاه‌های نوین انجامید. در ایران، این الگوی دانشگاهی مشخصاً در دوره‌ی رضاخان و تحت تأثیر انگلوفیل‌ها با هدف انزوا بخشیدن به حوزه‌های علمیه بنیان نهاده شد. نهادی که تا پیش از آن، عهده‌دار تمام علوم از جمله نجوم و ریاضیات بود. دانشگاه در ایران با مبانی سکولار و غربی برپا شد و روشنفکران، دانش‌آموختگان این نهاد در تقابل با حوزه‌های سنتی بودند. در این میان، روشنفکران سکولار با رویکردی غرب‌گرایانه و همراه با نوعی احساس حقارت ملی، سنت را به کلی کنار نهادند.

❧ **روشنفکری دینی در تلاش بود عنصر دیانت را که در تار و پود جامعه‌ی ایران جاری بود، با منظومه‌ی فکری غرب‌محور خود سازگار کنند**

♦ **آقای نظری:** با این اوصاف، شما تبار روشنفکری دینی را نیز متأثر از همین ساختار و تلاقی با جریانات مذکور قلمداد می‌کنید؟

♦ **دکتر مرندی:** دقیقاً همین‌طور است. جریان روشنفکری دینی از دهه‌ی ۱۳۳۰ با چهره‌هایی همچون مهندس بازرگان و دکتر شریعتی تشخص یافت. برخلاف روشنفکران سکولار آن دوره که همسو با رژیم پهلوی و دین ستیز بودند،

روشنفکران دینی مدعی پیوند میان سنت و مدرنیته شدند. اما این پیوند دچار التقاط بود. آنان گاه اسلام را با سوسیالیسم و مارکسیسم و گاه با لیبرالیسم درمی آمیختند و غالباً نگاهی ضدروحانیت داشتند. هدف اصلی آنان، تفسیر دین بر اساس مبانی فرانظری غربی بود.

♦ **آقای نظری: در واقع آن‌ها در تلاش بودند تا عنصر دیانت را که در تار و پود جامعه‌ی ایران جاری بود، با منظومه‌ی فکری غرب محور خود سازگار کنند.**

♦ **دکتر مرن‌دی:** بله مبانی آن‌ها علم غربی Science بود و می‌کوشیدند دین را با آن تطبیق دهند، نه برعکس. شخصیت‌هایی نظیر مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی در نهضت آزادی، با اصرار بر مبانی علمی، در پی اثبات حقانیت دین بودند. این جریان‌ها با نفی اسلام اجتهادی، نوعی خوداجتهادی را پیش گرفتند. روشنفکران دینی نسل اول، هرچند با رژیم پهلوی مخالف بودند و در ابتدا با نگاهی انقلابی به اسلام سیاسی باور داشتند، اما پس از انقلاب به تدریج دچار استحاله شدند. بازرگان در دهه‌ی ۶۰ با طرح نظریه‌ی خدا و آخرت، هدف بعثت انبیاء، آشکارا به سمت سکولاریسم گرایش یافت.

✍ **روشنفکران دینی اگرچه به لحاظ ایدئولوژیک ملی‌گرا ماندند، اما لجاجت‌های سیاسی و اغراض شخصی، آنان را به ایستادن در برابر مسائل ملی سوق داد**

♦ **آقای نظری:** پرسش اینجاست که چرا این جریانات که مدعی ملی‌گرایی بودند، در برهه‌هایی همچون دفاع ملی اخیر، بیشترشان مواضعی اتخاذ کردند که به تضعیف مصالح ملی انجامید؟

♦ **دکتر مرن‌دی:** معتقدم روشنفکران دینی اگرچه به لحاظ ایدئولوژیک ملی‌گرا ماندند، اما لجاجت‌های سیاسی و اغراض شخصی، آنان را به ایستادن در برابر مسائل ملی سوق داد. نکته‌ی کلیدی اینجا است که روشنفکری دینی

در مواجهه با بحران‌ها، همواره به سمت روشنفکری سکولار میل کرده و با آن هم‌راستا می‌شود. ریشه‌ی این پدیده، تجدید نظرطلبی ناشی از تفکر التقاطی است. کسی که میان اسلام و ایسم‌های غربی ایستاده باشد، در نهایت هنگام تعارض، به منشأ غربی خود بازگشته و در دامن سکولاریسم سقوط می‌کند. واقعهای که مصادیق تاریخی متعددی دارد.

♦ **آقای نظری: جناب دکتر رهدار، مایل هستیم تحلیل عمیق‌تر شما را در خصوص فرآیند دگرگونی و گذار جریان روشنفکری دینی بشنویم. بر بنیاد مباحثی که تا این مقطع مطرح گردید، به نظر می‌رسد عناصر هویتی که در شخصیت‌هایی همچون مرحوم مهندس بازرگان و دیگر کنشگران دهه‌های چهل و پنجاه شمسی به وضوح دیده می‌شد، در زمانه‌ی کنونی به شدت رو به افول نهاده است. اگر حوادث یک سال اخیر، به ویژه مقوله‌ی دفاع ملی چهل‌روزه را مبنا قرار دهیم، با واقعیتی تلخ مواجه می‌شویم، به این معنا که جهت‌گیری این جریان‌ها اکنون در تعارضی بنیادین با امر ملی، آرمان‌های ملت و حتی یکپارچگی سرزمینی قرار گرفته است. تحلیل حضرت‌عالی از این گسست عمیق هویتی و معرفتی چیست؟**

۴ **ویژگی بنیادین جریان روشنفکری و روشنفکری دینی و حتی نو اندیشی دینی در تمامی ادوار، نوعی بیگانگی با اقلیم، پیشینه‌ی تاریخی، زبان، فرهنگ و ارزش‌های بومی این سرزمین است**

♦ **دکتر رهدار: اجازه بفرمایید بنده از منظری متفاوت و شاید برخلاف دیدگاه‌های رایج به این مسئله بپردازم. بنده بر این باور نیستم که جریان روشنفکری در برهه‌ای با امر ملی پیوندی استوار داشته و اکنون تحت تأثیر تلاطم‌های سیاسی دچار گسست شده است. حقیقت آن است که اساساً نقطه‌ی تولد روشنفکری در ایران، زادگاهی سیاسی دارد و نه ماهیتی معرفتی یا وجودی. ویژگی بنیادین این جریان در تمامی ادوار، نوعی بیگانگی با اقلیم، پیشینه‌ی تاریخی، زبان، فرهنگ و ارزش‌های بومی این سرزمین است، چرا**

که نطفه‌ی وجودی این جریان در خاک و بستر دیگری منعقد گردیده است. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردم، در ایران چتر فراگیر هویت، همواره توسط دین فراهم شده است. جریان روشنفکری برای مقابله با این سیطره‌ی دینی، دست به ابزارسازی زد و ملیت را به عنوان یک قطب متضاد و جایگزین انتخاب کرد تا آن را در برابر دین علم کند. اما با قرائن متقن می‌توان ثابت کرد که این‌ها حتی با مفهوم اصیل ملیت نیز نسبتی واقعی ندارند.

نخستین قرینه، غیبت تاریخی این جریان در هنگامه‌ی جهاد و دفاع از ثغور کشور است. در طول هشت سال دفاع مقدس، شاهد هستیم که کمترین ایثار و حضوری از سوی طبقه‌ی روشنفکر رخ نداده است، در حالی که پیشقراولان دفاع از خاک، همواره از بطن جریان دینی بوده‌اند. برای مثال، در تاریخ ما نام مرحوم سید مجاهد می‌درخشد. مرجع عالی‌قدری که در زمان جنگ‌های ایران و روس، از کربلا تا جبهه‌های نبرد اکفن پوش و پیاده پیمود. فتوای تاریخی ایشان پیوند ناگسستنی دین و ملیت را چنین تبیین می‌کند که کشتگان در رکاب عباس میرزا در نبرد با کفار روس، در حکم کشتگان در رکاب امام حسین (ع) در کربلا هستند. این سطح از یگانگی میان دفاع از سرزمین و امر مقدس، حیرت‌انگیز است. در تقابل با این پیشینه، عده‌ای شعار نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران را سر دادند، اما پرسش بنیادین اینجاست که در کدام مقطع خطیر، این مدعیان حاضر شدند نه به انگیزه‌ی دینی، بلکه دست‌کم برای همان مؤلفه‌های ملی، جان خود را فدا کنند؟ واقعیت این است که ملیت برای این جریان صرفاً یک سنگر سیاسی برای تخریب دین بود، نه یک ارزش اصیل.

نکته‌ی دیگر آنکه، روشنفکران به دلیل همین بیگانگی، روایتی کاذب و سرشار از نفاق روایتی از ملیت و تاریخ باستان ارائه دادند. ملیت واقعی ایران از کهن‌ترین ایام با دیانت گره خورده بود. مفهوم شاه‌فرّه‌مند در ایران باستان به معنای پادشاهی است که از فرّه ایزدی و نوری که از سوی اهورامزدا می‌تابد، بهره‌مند است و به محض سلب این نور، و جاهت او زایل می‌گردد. دقیقاً همین تجانس معرفتی میان اندیشه‌ی سیاسی ایران باستان با مفهوم امام معصوم بود که عنصر ایرانی را مشتاقانه به سوی تشیع کشانید.

ایرانیان وقتی با پاسخ خشک خلفا مواجه شدند که حاکم را حتی اگر فاسق باشد واجب‌الاطاعه می‌دانستند، به سوی امام شیعی جذب شدند که مظهر عدل و امامت است. حتی مفاهیم باستانی همچون آشه قرابت عجیبی با سنن الهی در قرآن کریم دارد. بنابراین، قرائت روشنفکری از تاریخ ایران باستان روایتی ساختگی است. قرائت اصیل همان است که مرحوم علامه طباطبایی با تبیین تطبیقی شخصیت کوروش و ذوالقرنین مطرح کردند، یا همان تفکر بلندی که شهید مطهری در کتاب گران سنگ خدمات متقابل اسلام و ایران تبیین نمودند. خلائی که جریان روشنفکری از آن سوءاستفاده کرد، حاصل کوتاهی ما در تبیین دقیق نسبت میان دین و ملیت پس از انقلاب بود. ما به اشتباه در مقام اثبات، شکافی ایجاد کردیم. به طوری که در بازنمایی‌های هنری، رزمنده‌ی پاسدار را با نمادهای صرفاً مذهبی و رزمنده‌ی ارتش را با پرچم ملی نمایش دادیم، یا پرچم عزای محرم را جایگزین پرچم ملی کردیم. به اعتقاد بنده، شهادت امام شهید و بعثت مردم، به مثابه‌ی حل قطعی نزاع تاریخی ۲۵۰ ساله‌ی مادر خصوص نسبت ملیت و دیانت بود.

۴ روشنفکری که با امر ملی اصیل و ممزوج با دین پیوند بخورد، دیگر طبق تعاریف کلاسیک، روشنفکر نخواهد بود

♦ آقای نظری: آقای دکتر، با این توصیف، می‌توان نتیجه گرفت که دفاع ملی چهل‌روزی اخیر و مواضع گاه ناهمسو و شگفت‌آور برخی جریان‌های روشنفکری دینی و نواندیشی، پرده از درک ناصواب و غیرواقعی آنان از هویت ایرانی برداشته است؟ یعنی این بحران، سبب افشای روایت‌های جعلی آنان شد؟

♦ دکتر رهدار: بله، اما اجازه دهید تحلیل بنده قدری تندتر و در عین حال ریشه‌ای‌تر باشد. با شهادت امام شهید ما و آن بعثت مردم، شکاف کاذبی که میان دیانت و ملیت تصویر شده بود، از بین رفت. بدین ترتیب، تنها سلاح و برگ برنده‌ی جریان روشنفکری که همانا مصادره‌ی به مطلوب مفهوم ملیت بود، از چنگشان خارج شد.

امروز وقتی بخشی از روشنفکری دینی در میانه‌ی این نبرد بر نام ایران پای می‌فشارند، نه از روی اصالت، بلکه از سر اضطرار و چنگ زدن به آخرین ریسمان نجات برای بقا در این زیست‌بوم است. آنان می‌بینند که امروزه برای یک انسان متدین یا یک روحانی، دیگر تمایزی میان پرچم ایران و پرچم یا لثارات الحسین (ع) وجود ندارد. این هر دو نماد، به یگانگی و قدسیت مشترکی در روح ملی ما رسیده‌اند. در حقیقت، ما شاهد بازگشت به همان آموزه‌های شهید مطهری و علامه طباطبایی هستیم.

جریان روشنفکری و روشنفکری دینی اکنون در بن‌بست هویتی قرار دارد. چرا که به محض برقرار کردن نسبتی واقعی با عناصر اصیل ایرانی، ناگزیر است از ذات غربی روشنفکری خود خارج شود. روشنفکری که با امر ملی اصیل و ممزوج با دین پیوند بخورد، دیگر طبق تعاریف کلاسیک، روشنفکر نخواهد بود. ما از این دگردیسی و هجرت استقبال می‌کنیم و معتقدیم نهایتاً حتی زیر آن پوسته‌ی غربی، در نهاد هر ایرانی که اندک تعلق خاطری به خاک داشته باشد، این صبغه‌ی غلیظ دینی است که غلبه خواهد یافت. ما بر این باوریم که دفاع ملی اخیر، بیش از پیش اصالت پوشالی جریاناتی را که ملیت را ابزاری برای سیاست‌ورزی قرار داده بودند، نمایان کرد و جایگاه دین را به عنوان رکن اصلی و ناگسستنی ملیت ایرانی تثبیت نمود.

🔪 روشنفکری دینی در آزمون عمل، بیش از آن که دغدغه‌ی اخلاق یا ایران را داشته باشد، اسیر قطب‌بندی‌های سیاسی است

♦ **آقای نظری:** در تداوم بحث، شاهد هستیم که در جریان دفاع ملی چهل‌روزه‌ی اخیر، برخی چهره‌های شاخص روشنفکری دینی مواضعی اتخاذ کردند که حتی پیروان و هم‌فکران آنان را نیز به حیرت واداشت. به عنوان نمونه، جناب دکتر سروش فراتر از یک نقد گذرا، در سخن و متن موضعی قاطع گرفتند و بر آن پایداری ورزیدند. تحلیل جنابعالی از این چرخش‌ها و نسبت کلی این جریان با امر ملی چیست؟

♦ **دکتر مرندي:** پيش از هر چيز بايد ميان مفهوم روشنفکر و روشنفکر ديني تفکيک قائل شد. روشنفکر ايراني به طور عام، عليرغم شعارهاي ملي، در مقام عمل فاقد عرق ملي است و کعبه‌ي آمال او غربي‌سازي ايران است. مصداق بارز اين تفکر، همان سخن معروف است که معتقد بودند بايد از فرق سر تا نوک پا غربي شد. امروزه نيز برخي از اساتيد دانشگاه شهيد بهشتي، با دنبال کردن تئوري وابستگي، مدعي هستند که پيشرفت در گروي گذار از استقلال و پذيرش وابستگي است. براي اين جريان، شعارهايي همچون جانم فدای ايران تنها یک تعارف است. چرا که در هيچ‌يک از بحران‌هاي ملي نظير جنگ، سيل يا زلزله، ردپايي از ايتار اين جريان ديده نمی‌شود.

اما در بازشناسي روشنفکران ديني، ما با دو طيف مواجه هستيم، دسته‌ي نخست، چهره‌هاي اصيلي همچون جلال آل‌احمد که منتقد ساختاري روشنفکري بود و دکتر شريعتي که عرق ملي واقعي داشتند. در مقابل، طيفي نظير نهضت آزادي قرار می‌گيرد که اگرچه در بيانيه‌ي سال ۱۳۴۰ مهندس بازرگان بر ملي‌گرایی تأکيد داشتند، اما در تداوم مسير، پايبندی عملي به اين شعار نشان ندادند. چنان‌که حضرت امام (ره) در نامه‌ي تاريخي در سال ۱۳۶۷ پيرامون نهضت آزادي و در نامه‌ي خطاب به آقای منتظري، صراحتاً هشدار دادند که هدف اين‌ها سپردن انقلاب به ليبرال‌ها، سپس به منافقين و در نهايت تسليم کشور به غرب است. بر اين مبنا، حتی چرخش خفيف شخصيت‌هايي مثل دکتر سروش در نقد اسرائيل از ماجرای غزه به اين سو، با توجه به پيشينه‌ي آن‌ها، توجه‌ها را به خود جلب کرده است.

♦ **آقای نظري:** نکته‌ي تأمل‌برانگيز اينجاست که اين جريان‌ها همواره مدعي تبیین امور بر مدار اخلاق و انسانيت هستند. اما در بزننگاهي همچون فجايع انساني غزه، به ناگاه سکوت اختيار می‌کنند. گويي ادعای نوآنديشي ديني در تلاقی با مسائل انساني با سکوت مواجه می‌شود. البته همانطور که گفتيد افراد اندک از اين جريان نظير آقای سروش استثنای اين ماجرا هستند.

♦ **دکتر مرندي:** علت اصلی این سکوت، نه کمبود ادراک اخلاقی، بلکه لجاجت و غرض‌ورزی سیاسی است. این جریان‌ات صراحتاً می‌گویند چون اعتراض ما به سود جمهوری اسلامی تمام می‌شود، سکوت می‌کنیم. شخصیت‌هایی نظیر آرش نراقی، سروش دباغ و کدیور در حالی که در وقایع سال ۱۴۰۱ ایران، به بهانه‌ی فوت یک بانو، سه ماه تمام کشور را ملتهب کرده و پای نهادهای بین‌المللی را به میان کشیدند، در برابر کشتار عظیم انسان‌ها در غزه و حتی در دفاع ملی اخیر که یک موضوع ایرانی و حاکمیتی بود، مهر سکوت بر لب زدند. البته انصاف حکم می‌کند که استثناهایی همچون آقای بیژن عبدالکریمی را که شجاعانه تغییر موضع دادند، نادیده نگیریم. اما واقعیت این است که اکثریت این جریان به سبب لجبازی با نظام، حتی از بدیهی‌ترین اصول انسانی و ملی عدول کرده‌اند. این وضعیت نشان می‌دهد که روشنفکری دینی در آزمون عمل، بیش از آن‌که دغدغه‌ی اخلاق یا ایران را داشته باشد، اسیر قطب‌بندی‌های سیاسی است.

❧ **زمانی که نواندیشان از فقه سنتی عبور می‌کنند، به حقوقی پناه می‌برند و در جنگ وجودی امروز حقوق بین‌الملل ناکارآمد است و این یعنی نواندیشی دینی در بن بست است.**

♦ **آقای نظری:** جناب دکتر رهدار، نکته‌ای تأمل‌برانگیز در خصوص جریان نواندیشی دینی وجود دارد. برخی از این کنشگران که پایگاه حوزوی نیز دارند، از مفاهیمی همچون فقه مصلحت بهره می‌گیرند تا به نوعی تسلیم در برابر قدرت‌های جهانی نظیر آمریکا را توجیه کرده و امر ملی را تضعیف کنند. آیا این رویکرد را باید عنصری نو ظهور در گفتمان آنان دانست یا قرائتی غیر دیالکتیک و نااصیل از دین است؟

♦ **دکتر رهدار:** برای تحلیل این پدیده باید دانست که در جهان مدرن، جریان روشنفکری در صدد جایگزینی نظام حقوقی به جای نظام فقهی است. علمی که در بستر دانشگاه‌های سکولار رشد کرده‌اند، رسالت تنظیم رفتار

فردی و نهادی را بر عهده دارند که در منظومه‌ی فکری ما، این وظیفه‌ی ذاتی فقه است. زمانی که نواندیشان از فقه سنتی عبور می‌کنند، به حقوقی پناه می‌برند که مبانی و ساختار آن در اختیار ما نیست.

امروزه جریانی که مدعی حل مشکلات از طریق مذاکره و حقوق بین‌الملل است، از این حقیقت غافل است که در موقعیت جنگ وجودی، این نظام‌های حقوقی اساساً ناکارآمد هستند. سکوت کنونی جریان روشنفکری را نباید صرفاً خیانت دانست بلکه نشانه‌ای از بن‌بست نظری آن‌ها است. وقایع پس از طوفان‌الاقصی ثابت کرد که جنایات بی‌پروای اسرائیل، در واقع بی‌اعتباری مطلق دستاوردهای حقوقی تمدن غرب نظیر سازمان ملل و حقوق بشر را رقم زده است. وقتی برخی وکلای آزاده در دنیا مدارک خود را به نشانه‌ی اعتراض به آتش می‌کشند، جای شگفتی است که عده‌ای در داخل همچنان بر طبل مذاکره بر پایه‌ی همین حقوق بی‌اعتبار می‌کوبند. همان‌طور که رهبر شهید می‌فرمود از این مذاکرات آبی گرم نمی‌شود این اشاره به بی‌اعتباری پایگاه دانشی طرف مقابل دارد که قراردادهای امضا کرده و به راحتی نقض می‌کنند، گویی واقعاً آن قطعنامه‌ها به کاغذپاره‌ای بدل شده‌اند.

✦ جریان روشنفکری و نواندیشی دینی اکنون با ابزار ادبیات دینی در صدد بی‌اعتبار کردن فقه است. با این منطق که اگر حقوق مورد نظر ما شکست خورده، نظام فقهی نیز نباید پای‌برجا بماند. این یعنی هبوط از جدال معرفتی به جدال سیاسی

♦ آقای نظری: آیا این اصرار بر مفاهیم حقوق بشر و قوانین بین‌المللی از سوی برخی چهره‌های متلبس به لباس روحانیت، هنوز توجیهی دارد؟

♦ دکتر رهدار: این‌ها مصداق کسی هستند که در چاه افتاده و به جای یافتن راه خروج، می‌خواهد دیگران را هم به اعماق بی‌اعتباری خود بکشاند. این جریان اکنون با ابزار ادبیات دینی در صدد بی‌اعتبار کردن فقه است. با

این منطق که اگر حقوق مورد نظر ما شکست خورده، نظام فقهی نیز نباید پابرجا بماند. در حقیقت، جریان روشنفکری و نواندیشی دینی دچار هبوط از ساحت معرفت و اندیشه به ساحت محض سیاست شده است. برای نمونه، جناب مصطفی ملکیان که دو دهه پیش یک روشنفکر با صیغه‌ی فرهنگی بود، امروزه کاملاً در لایه‌ی سیاست مستقر شده است. لذا در فتنه‌ی ۱۳۸۸ حضوری فعال دارد، اما در برابر فاجعه‌ی انسانی غزه یا جنایت در مدرسه‌ی شجره طیبه میناب و حمله به تمامیت ایران، سکوت پیشه می‌کند. این لالی و سکوت‌گزینی به این دلیل است که می‌دانند هر سخن حقی در این شرایط، در جهت تقویت گفتمان نظام اسلامی خواهد بود. بنابراین لجاجت سیاسی را بر صداقت معرفتی ترجیح می‌دانند.

✦ جریانات روشنفکری توانمندی ایران در شکست راهبرد همزمان آمریکا، اسرائیل و ۹ کشور منطقه را باور نمی‌کنند و به جای افتخار به این اقتدار، دستاوردهای ملی را به استهزا می‌گیرند

♦ **آقای نظری: با سپاس. به نظر می‌رسد انگیزه‌های سیاسی عاملی جدی در به بن‌بست رسیدن و درماندگی جریان نواندیشی دینی است. تحلیل جنابعالی در این خصوص چیست؟**

♦ **دکتر مرندي:** بنده معتقدم لجاجت‌های سیاسی و اغراض شخصی در این میان نقش اول را ایفا می‌کنند. برای نمونه، جامعه‌شناسانی که مدام از فروپاشی اخلاقی و قریب‌الوقوع ایران سخن می‌گفتند، در برابر حماسه‌ی مبعوث‌شدگی ملت و حضور بی‌نظیر ۴۲ میلیون نفری در تشییع پیکر رهبر شهید در ایران و عراق، سکوت کردند. دستگاه تحلیلی آنان به سبب لجاجت دچار نقص است.

چرا که پذیرش این واقعیت، تمام یافته‌ها و هویت پیشین آنان را زیر سؤال می‌برد. عامل دیگر، مرعوب بودن در برابر غرب و ابتلای مزمن به خودتحقیری است. این جریانات توانمندی ایران در شکست راهبرد همزمان آمریکا، اسرائیل

و ۹ کشور منطقه را باور نمی‌کنند و به جای افتخار به این اقتدار، دستاوردهای ملی را به استهزا می‌گیرند. متأسفانه در این محفل، هر کس در جهت مصالح ملی سخن بگوید، با فشار رسانه‌ای تخطئه می‌شود. در بحث نواندیشی دینی نیز باید میان رویکردها تفکیک قائل شد.

گروهی قائل به عدم امکان جمع میان سنت و مدرنیته هستند مانند سکولارها و متحجرین. اما در میان قائلین به امکان جمع، یک شاخه التقاطی است که همان روشنفکری دینی است و به دلیل تناقضات درونی به سوی سکولاریسم می‌رود. شاخه‌ی دیگر، نوگرایی دینی است. یک قسم از آن که مورد تأیید است، بر پایه‌ی مبانی اصیل دینی به دنبال حل مسائل است مانند رویکرد شهید بهشتی و شهید باهنر. اما قسم دیگر که محل نقد است، همین نواندیشی دینی است که در صدد بازنگری در دین، اما بر اساس انگاره‌های غربی است.

۴ روشنفکری اعم از سکولار، دینی و نواندیش اکنون در وضعیت مرگ تاریخی قرار گرفته است. منظور از مرگ در اینجا، پایان کارآمدی یک گفتمان و ناتوانی آن در گشودن گره‌های واقعی زمانه است

♦ آقای نظری: در ادامه‌ی این بحث تخصصی، موضوع شایان توجهی پیرامون انگیزه‌های سیاسی مطرح شد. در این میان، گسستی عجیب میان روشنفکران خارج‌نشین نظیر دکتر سروش که مواضعی صریح‌تر و واقع‌بینانه‌تر اتخاذ می‌کنند و نواندیشان داخلی که همچنان بر مدار رعب یا لجاجت باقی مانده‌اند، به چشم می‌خورد. مایل هستیم افزون بر مؤلفه‌ی مرعوب بودن در برابر غرب، سایر عواملی را که سبب شده است این جریان به وضعیت فعلی دچار شود، از زبان جنابعالی بشنویم.

♦ دکتر احمد رهدار: در تحلیل چرایی واقع بین‌تر شدن روشنفکر خارج‌نشین نسبت به جریان‌ات داخلی، باید بر این نکته تأکید ورزید که روشنفکر مقیم ایران، همواره تصویری فانتزی و ذهنی از غرب داشته است. اما روشنفکرانی که به خارج از کشور مهاجرت کرده و با حقیقت عینی آن جوامع و پدیده‌ی

استانداردهای دوگانه مواجه شده‌اند، به سراب بودن تصورات پیشین پی برده و در قبال مواضع جمهوری اسلامی متواضع‌تر شده‌اند.

باید به صراحت اعلام کرد که جریان روشنفکری اعم از سکولار، دینی و نواندیش اکنون در وضعیت مرگ تاریخی قرار گرفته است. منظور از مرگ در اینجا، پایان کارآمدی یک گفتمان و ناتوانی آن در گشودن گره‌های واقعی زمانه است. برای نمونه، جناب سروش از زمان طرح مبحث ماهیت وحی در پانزده سال پیش تاکنون، هیچ اندیشه‌ی جدیدی تولید نکرده است. اشتغال ایشان به نامه‌نگاری‌هایی همچون نامه‌ی همسرشان به دبیرکل سازمان ملل یا تکرار مباحث مولانا و قرآن، نشان‌دهنده‌ی یک خاموشی معرفتی است. از این رو، هم‌سویی اخیر ایشان با پاره‌ای از حقایق، تلاشی هوشمندانه برای گریز از این بن‌بست تاریخی محسوب می‌شود.

در سوی دیگر، شاهد وضعیت عبرت‌آموز شخصیت‌هایی چون سید جواد طباطبایی هستیم. مدعی بزرگ حکمت عملی خسروانی و اندیشه‌ی یونانی که عمری را به اتهام‌زنی علیه فقه سپری کرد، اما در پایان عمر، با وصیتی مبنی بر عدم انجام تشریفات شرعی نظیر غسل، کفن، نماز و درخواست به باد سپردن خاکسترش، اوج بیگانگی خود با تاریخ و سنت این ملت را به تصویر کشید. این مرگ، لزوماً به معنای انتحار فیزیکی به سان صادق هدایت نیست. بلکه به معنای بی‌اثری مطلق یک جریان فکری در فضای حقیقی جامعه است. حقیقت امر آن است که بر سر مزار روشنفکری دیگر مرده‌ای وجود ندارد که بر آن بگیریم. این جریان اکنون صرفاً در فضای مجازی و هیاهوهای پوچ به حیات صوری خود ادامه می‌دهد و از منظر معرفتی، پرونده‌ی آن به کلی بسته شده است.

✦ **روشنفکری دینی با قرائت منفی غالب، به پایان راه رسیده اما نوگرایی دینی درون دینی در آستانه‌ی شکوفایی است.**

♦ **آقای نظری: با عنایت به مباحث طرح شده، به نظر می‌رسد این جریان‌ات دچار نوعی انسداد گفتمانی با عنوان مرگ روشنفکری دینی شده‌اند. پرسش**

بنیادین این است که آیا اختلافات اخیر در موضع‌گیری‌ها، نظیر تقاب آراء میان آقای سروش و افرادی همچون سروش محلاتی و طیف‌های حوزوی، نشان از تولد گفتاری جدید دارد؟ آیا کنشگران این عرصه در پی بازتولید هویت خود هستند یا در نهایت، علقه‌های دینی، آنان را به جریان اصیل و بعثت مردمی کنونی پیوند خواهد داد؟

♦ **دکتر مرندي:** بنده بر این باورم که روشنفکری دینی با قرائت منفی غالب، به پایان راه رسیده اما نوگرایی دینی درون دینی در آستانه‌ی شکوفایی است. این تحول، ریشه در واقعیت‌های عینی جهانی دارد. امروزه شاهد افول نظام تک‌قطبی، خروج آمریکا از منطقه و حرکت کشورهای چون ژاپن و دولت‌های اروپایی به سمت استقلال هستیم. در این بستر، ایران به عنوان قدرتی منطقه‌ای ظهور کرده که با تثبیت برتری در تنگه‌ی هرمز، جایگاه ابرقدرتی‌اش قطعی خواهد شد. به زعم بنده، بسیاری از تحلیلگران داخلی به سبب حجاب معاصرت، از درک این عظمت که ناظران خارجی به وضوح می‌بینند، ناتوان‌اند. واقعیت آن است که چون نگاه این جریان‌ات همواره به غرب معطوف بوده، آنان تنها زمانی اقتدار ایران را می‌پذیرند که از زبان غربی‌ها نظیر جریان‌ات ضد آمریکایی کنونی در فرانسه روایت شود. با سامان یافتن وضعیت اقتصادی در آینده‌ی نزدیک، این ادراک عمومی نیز ناگزیر تغییر خواهد کرد.

♦ **آقای نظری:** جناب دکتر رهدار، در فرجام این نشست، دیدگاه جنابعالی را در خصوص امکان تداوم حیات جریان‌ات روشنفکری و نواندیشی دینی جویا می‌شویم. آیا برای این گفتار، افق و چشم‌انداز روشنی متصور هستید؟

♦ **دکتر رهدار:** بنده بر این باورم که ایران انقلابی در مقطع کنونی به مرحله‌ای رسیده است که پرسش‌های آن فراتر از ظرفیت روشنفکری دینی و نواندیشی دینی، و حتی فراتر از سقف ظرفیت‌های حوزه‌ی سنتی و ساختارهای دانشگاهی فعلی است. ساختارهای کنونی جمهوری اسلامی اگرچه ما را به

موقعیت پیشا بر قدرتی رسانده‌اند، اما اکنون که در مسیر نیل به مقام ابر قدرت جهانی هستیم، نیازمند منطق ارتباطی، اقتصادی و آموزشی تحول یافته‌ای می‌باشیم. عدم جوشش نرم افزاری و فقدان تولید مقالات علمی در دانشگاه‌ها در کوران این جنگ وجودی، نشانگر ناکافی بودن ساختارها برای منزلت جدید ایران است. از منظر معرفتی، روشنفکری جریانی است که دوره‌اش به پایان رسیده، همان‌گونه که امروزه زرتشتی‌گری پاسخی برای مسائل معاصر ندارد و یا فقه عظیمی چون فقه علامه حلی به تنهایی گره‌گشای تمام نیازهای امروزی نیست، روشنفکری نیز دیگر با هیچ سطحی از مطالبات فردی یا جمعی جامعه پیوند نخواهد خورد. هنگامی که افق دید ما با گفتمان امام خمینی (ره) و امام شهید خود گشوده شده، بازگشت به گذشته ناممکن است. روشنفکری جریانی مرده و تمام شده است که از ساحت‌های حیاتی و تأثیرگذار جامعه حذف گردیده و بر این مزار خالی گریستن سودی ندارد.



در گرما گرم جنگ میهنی و آزمون سخت بقا و ایستادگی،
خاکریز اندیشه‌ها نیز جابه‌جا شد. پروژه‌ای که بیش از
یک قرن کوشید با التقاط سنت و تجدد، ردای مدرنیته را
بر تن دیانت بدوزد، اینک در بزنگاه دفاع از وطن با
سکوتی سنگین و گسستی هویتی روبه‌رو شده است.

آیا روشنفکری دینی و نو اندیشی دینی از ساحت
حقیقت‌جویی به مغاک لجاجت سیاسی هبوط کرده یا
در تلاقی پرچم میهن و امر قدسی، رسماً به پایان کارکرد
تاریخی خود رسیده است؟

نشستی که متن آن پیش روی شما است، کالبدشکافی
جسورانه و شالوده‌شکنانه‌ی گفتمانی است که دیگر
گرهی از زیست‌جهان ایران معاصر نمی‌گشاید. تلاقی
آرای صاحب‌نظران در این گفت‌وگو، پرده از واقعیتی
صریح برمی‌دارد و آن اینکه ما سال‌هاست بر سر مزار
خالی جریانی ایستاده‌ایم که در جهان واقعی مرده
است؛ در حالی که نبض هویت و مقاومت ایرانی، اکنون
در افقی فراتر از دوگانه‌های فرسوده‌ی روشنفکری سکولار
و دینی می‌تپد.

مرکز
مطالعات
راهبردی
تسنیم

تسنیم
خبرگزاری
Tasnim
News Agency